

تحلیلی بر خداشناسی فطری

(۲)

در شماره گذشته پس از ذکر مقدمه‌ای درباره گرایش‌های درونی و فطری انسان و اهمیت آن، و تبیین مفهوم لغوی و معنای اصطلاحی فطرت، جایگاه فطرت در قرآن و سنت و فطری بودن توحید و معرفت را مورد بررسی قرار دادیم و نگاهی به اصول اولیه تفکر بشر از دیدگاه عالمان و فیلسوفان افکندیدم، و اینک دنباله بحث:

ناپایدار به حقیقت واجب سرمدی تغییر ناپذیر برسد.^(۱) و نیز می‌گوید: «نور حضور خدا در ضمیر انسان او را قادر به تشخیص حقیقت او می‌سازد».^(۲)

پاسکال می‌گوید: به خدا، دل گواهی می‌دهد نه عقل.^(۳) کی پرگورد، سلسله جنیان اگرستانسیالیسم، معتقد است که از راه تفکر و استدلال نمی‌توان به

دیدگاه‌ها و نظریات مختلف در باب خداشناسی فطری

در بین فیلسوفان و متکلمان غربی، بسیاری، راه ایمان مذهبی را از طریق فلسفی جدا می‌دانند و شناخت خداوند را درونی و فطری تلقی می‌کنند. «اگوستین» می‌گوید: «ذهن ممکن متغیر و ناپایدار بشر نمی‌تواند از راه تفسیر اشیاء ممکن متغیر و

۱. ژیلسون، اتین، نقد تفکر فلسفی عرب، ترجمه احمد احمدی، ص ۶۲.

۲. پل ادوارد، خدا در فلسفه، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، ص ۲۲.

۳. فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، ج ۲، ص ۱۴.

می‌نویسد:

«وقتی انسان مضطر شد و امیدش از همه اسباب و خلائق قطع گردید از درون دل به تضرع و درخواست کمک روی می‌آورد و آن از این جهت است که فطرت او گواهی می‌دهد که وی را مصوّر و مدبری هست». (۶)

در فلسفه نیز گاهی به این معنا اشاره شده است. از جمله صدرالمتألهین شیرازی شناخت حقیقت الهی را از طریق علم حصولی غیر ممکن می‌داند ولی از طریق شهود و اشراق درونی ممکن، بلکه بدیهی و فطری می‌شمرد. او در کتاب اسفار، در ذل قاعده «ذوات الأسباب لا تعرف إلاّ بأسبابها» می‌گوید:

علم به وجود موجودات حاصل نمی‌شود مگر پس از علم به اسباب آنها، و تنها برهانی که با ارزش و یقین‌آور است، «برهان لیم» است. اگر کسی بگوید در «برهان لم»؛ مثلاً از وجود بنا علم به وجود بنا پیدا می‌شود و از پدیده، علم به پدید

حقیقت نائل شد، بلکه باید حقیقت را در باطن خویش یافت. خدا از طریق علم حصولی شناخته نمی‌شود، بلکه معلوم به علم حضوری است. (۴)

دکارت نیز به معنایی دیگر، معتقد به فطری بودن خداشناسی است: همان طور که من شك خود را شهود می‌کنم و می‌گویم شك می‌کنم پس هستم، همان طور می‌توانم بگویم شك می‌کنم پس خدا هست؛ چون هر شك کننده‌ای درك مبهمی از کامل در ذهن دارد و خداوند هنگام آفرینش، مفهوم کامل را در ما نهاده است تا همچون مَه‌ری باشد که صنعتگر بر روی صنعت خود می‌زند. (۵)

دیدگاه متکلمان و فیلسوفان اسلامی

در کلام اسلامی عمدتاً از راه برهان «حدوث و قدم» به اثبات خداوند پرداخته‌اند، اما گاهی نیز به فطری بودن خداشناسی اشاره کرده‌اند. فخر رازی

۴. احمدی، احمد، مکاتب فلسفی، فلسفه آگزیستانسیالیسم، ص ۷۳، ۷۴.

۵. ژیلسون اتین، همان، ص ۱۴۵.

۶. فخر رازی، البراهین، تصحیح سید محمدباقر سبزواری، ج ۱، ص ۷۶.

آورنده حاصل می‌گردد، جواب این است که علم به وجود بنا هرگز موجب علم به وجود بنا نیست، بلکه موجب علم به احتیاج بنا به بنا می‌شود و این احتیاج از لوازم ماهیت است. علم به وجود چیزی که از هرگونه سببی بی‌نیاز است مانند ذات حق، یا بدیهی است و یا از راه آثارش به آن پی می‌بریم که در این صورت هم علم به ذات حق غیر ممکن می‌شود. (۷)

ابن سینا در نمط نهم اشارات و تنبیهات، راه وصول به معرفت حقیقی خداوند را به طور موجز چنین بیان نموده است:

«اراده و ریاضت، مرید را به حدی می‌رساند که خلسه‌هایی از مشاهده نور حق برایش حاصل می‌شود. آنها لذت بخش هستند و گویی برق‌هایی می‌باشند که می‌درخشند و سپس خاموش می‌شوند. این حالت را عرفا «اوقات» می‌گویند. سالک باید در این حالت پیش رود تا در غیر حالت ریاضت هم به وی اتصال به نور حقیقت

دست دهد. در این حال گویا حق را در همه چیز مشاهده می‌کند. ریاضت نیز به تدریج او را به جایی می‌رساند که تابش ضعیف نور حق در قلب او به شهاب درخشنده‌ای مبدل می‌شود و برای او شناخت پایدار حاصل می‌گردد. کم‌کم ریاضت به پایان می‌رسد و سالک به حق واصل می‌شود؛ در این صورت درون او آینه حق می‌گردد. (۸)

پس در دیدگاه عارفان و فلاسفه اسلامی، معرفت به خدا، فطری و درونی است و معرفت کامل به دنبال ریاضت و وصول به مقام فنا حاصل می‌شود.

استاد شهید مطهری از جمله فیلسوفانی است که بسیار بدین بحث پرداخته است ولی در نوشته‌هایش در این باره مبنای ثابتی وجود ندارد. ایشان خداشناسی فطری را گاهی به معنای کلامی؛ یعنی بدیهی یا قریب به بدیهی می‌گیرد و زمانی آن را از فطریات منطقی «قیاساتها معها» می‌داند و گاهی نیز آن را از

۷. صدرالمآلهین، ملاصدرا، الأسفار الأربعة، ج ۳، ص ۳۹۸-۳۹۹.

۸. ابن سینا، الإشارات والتنبیهات، شرح و تحقیق خواجه نصیر، ص ۳۸۲-۳۸۳.

مقوله دل (شهود درونی) معرفی می‌کند. در پاورقی‌های اصول فلسفه و روش رئالیسم، پس از تقسیم راه‌های خداشناسی به حس، عقل و دل، یا فطرت، در توضیح راه فطرت چنین می‌گوید: «برخی مدعیان فطری بودن خداشناسی مقصودشان از آن، فطرت عقل است و می‌گویند انسان به حکم عقل فطری بدون نیاز به تحصیل مقدمات استدلالی به وجود خدا پی می‌برد ولی مقصود ما از عنوان مذکور، فطرت دل است یعنی انسان به حسب ساختمان روحی خود متمایل و خواهان خدا آفریده شده است».^(۹)

خلاصه، سخن و سؤال اصلی این است که آیا مراد از فطرت توحیدی بشر در قرآن و روایات همان معنای مورد نظر شهید مطهری است؟

پاسخ این است که به نظر می‌رسد با توجه به آیات فطرت، میثاق و احادیث متعددی که ما به برخی از آن موارد اشاره

نمودیم و در مورد آنها بحث کردیم، منظور از معرفت فطری، نوعی ادراک شهودی مشترک بین همه انسان‌ها باشد، نه فطری منطقی و یا شهود ذات الهی در مقام فنا و مرتبه تجلی که به دنبال ریاضت‌های خاصی حاصل می‌شود. البته اگر انسان از هدایت پیامبران و اولیای الهی استفاده نکند در بیان و تفسیر شهود فطری ممکن است دچار اشتباه شود؛ زیرا باید هر تجربه درونی و شهودی تفسیر و تعبیر شود. مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه میثاق^(۱۰) به نقل حدیثی از امام صادق علیه السلام پرداخته‌اند که فرموده در عالم میثاق يك مشاهده روحی و حضوری در کار بوده و در نتیجه معرفت به خدا در قلب بشر تثبیت گردیده بوده است، ولی اکنون فراموش شده است و خداوند با همین معرفت فطری است که با کفار و منافقان در قیامت احتجاج می‌کند.^(۱۱)

۹. طباطبایی، سید محمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، شرح و تعلیقات شهید مرتضی مطهری، ج ۵، ص ۵۱-۵۲.

۱۰. آیه ۱۷۲، سوره اعراف.

۱۱. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۴۱.

نتیجه

۱. مقصود از فطرت در لغت، به معنای شکافتن، آفریدن و ابداع می‌باشد و در اصطلاح عبارت است از «معرفت یا گرایشی که مقتضای نوع آفرینش انسان است و از طریق تجربه و تعلیم به دست نمی‌آید.

۲. يك سلسله مفاهیم و قضایای فطری بدیهی وجود دارد که اساس معرفت بشری را تشکیل می‌دهند و با نفی آنها تمامی معارف و گزاره‌های علمی و فلسفی نفی می‌شود و بحث و نظر در هر مسأله‌ای از جمله خداشناسی فطری تنها با پذیرش آن اصول ممکن می‌شود.

۳. در مفهوم خداشناسی فطری، بین متکلمان و فیلسوفان غربی و اسلامی نظر واحدی وجود ندارد. همچنین اثبات فطری بودن خداشناسی از طریق استدلال‌های تاریخی و روانشناسی قابل تردید است. البته چون از طریق متون دینی، یعنی کتاب و سنت، وجود گرایش و معرفت فطری به خدا قابل اثبات است، سایر قراین و شواهد در حد مؤیدات قابل طرح خواهد بود.

۴. فطری بودن خداشناسی در قرآن و سنت به معنای گرایش باطنی و معرفت مرموز باطنی است، معرفتی که در همه انسان‌ها بوده و در قیامت قابل احتجاج است.